جلسه 21 /88-87

# مکاسب محرمه / تصویر و تمثیل

بسم الله الرحمن الرحيم

گرچه ما در اصل حرمت مجسمه سازي با يك احتياط يا كراهت عبور كرديم و آن جور اطميناني به حرمت نبود و فوقش يك كراهت بود، اما بر فرض اين كه قائل به حرمت باشيم يا اين كه نه، حتي اگر قائل به كراهت باشيم، يا احتياط کنیم به هرحال فروعي در ذيل مسأله است كه بايستي مورد توجه قرار بگيرد.

پنج فرع اينجا در ذيل بحث مجسمه سازي و تصوير عرض كرديم.

# تصویر تام و ناقص الأجزاء

فرع ششم اين است كه چه در ساخت مجسمه، چه در طراحي يا نقاشي گاهي نقش يا مجسمه ي حيوان يا انسان به طور كامل ايجاد و خلق مي شود، و گاهي است كه نه، نقش يا مجسمه ناقصي از حيوان يا انسان ايجاد مي شود، پس چه مجسمه و صورت و تصوير، گاهي صورت و مجسمه و صورت تام است، تامة الاجزاء از يك حيوان و انسان است، گاهي ناقصة الاجزاء است و از تامّ هم كه ما عبور کنیم ، آن ناقص هم داراي مراتب است، از ناقصي كه مثلاً همه اجزا و شرائط در يك صورت و تصوير يا مجسمه است جز يك انگشت، ‌يك دست يا چيزي، تا ناقصي كه مثلاً فقط يك سر است و... اين صور ناقصه هم مراتب دارد.

صورت يا مجسمه گاهي تام و گاهي ناقص است و ناقص هم از نقص جزئي محدود تا نقص كلّي همه را در بر مي گيرد و با توجه به اين كه مجسمه به اشكال مختلف از تام و مراتب نقصان ايجاد شود سوال اين است كه آن حرمت يا احتياط به نحو فتوي يا به نحو احتياط واجب يا كراهت، شامل ناقص هم مي شود يا نمي شود؟ آن حرمت يا كراهت چه در مطلق مجسمه و تصوير، يا فقط مجسمه، آيا مختص به آن مجسمه تام است يا آن مجسمه هاي ناقص كه بعضي از اجزا را ندارد آن را هم شامل مي شود؟

## تحریمِ صورت تام یا ناقص الأجزاء

آيا محرّم فقط صورت كامله است و مجسمه كامل حرام است يا اين كه شامل مجسمه ها و صور ناقصه هم مي شود؟ در اينجا دو سه تا احتمال وجود دارد در مقام پاسخ به اين است كه عرض مي كنيم.

### الف. حرمت صور تام

يك احتمال وجود دارد كه كسي بگويد فقط تصویری حرام است مجسمه و صورت تامّه است. كه تامة الاجزا باشد، آن حرام است و بگوييم ظهور دليل هم در همين نوع است و شاهدش هم اين است كه در بعضي از روايات مي گويد مجسمه اي در خانه است، حضرت مي فرمايد يك قسمتش را ناقص كن، و مانعي ندارد. اين يك احتمال است كه بگوييم نه فقط تامّ حرام است و غير تام حرام نيست.

### ب. حرمت صور تام و ناقص عمده

احتمال دوم اين است كه بگوييم تام حرام است و ناقصي كه نقصان كلي نداشته باشد و عمده اجزا و شرائط در آن موجود باشد.

### ج. حرمت صور ناقص و تام

 احتمال سوم هم اين است كه شامل حتي ناقصی كه اجزا و شرائط زيادي ندارد البته مشروط به اين كه صدق حيوان يا انسان کند ، اين جور نيست كه صدق نكند.

## بحث اصولی ؛ « صحیح و اعم »

اما اين كه آنچه كه مي شود به آن معتقد شد و صحيح چيست؟ يك مقدمه اي را عرض مي كنيم. آن مقدمه اشاره به يك بحث اصولي است، در مبحث صحيح و اعم كه يكي از مباحث مهم اصولي است ملاحظه كرديد كه آيا الفاظ وضع شده براي صحيح يا وضع شده براي أعمّ از صحيح و فاسد؟

وقتي مي گوييم صلاة،‌آيا صلاة از نظر لغوي براي نماز تامة الاجزاء و الشرائط يا اين كه وضع براي أعمّ از تامّ و ناقص وضع شده است؟ اين بحث اصولي بحث عامي است. و سوال اين است كه در وضع تامة الاجزاء و صحت تام و كمال در مدلول و موضوع، مأخوذ است يا اين كه نه مأخوذ نيست؟

ثمره بحث هم يك امر مهمي است. شك در جزئيت است. اگر كسي بگويد كه الفاظ وضع شده براي موضوعات صحيح و معاني صحيحه و تامه، آن وقت در جايي كه شك کند كه قنوت، شرط نماز است يا نيست، يا هر چيز ديگري كه شك کند ، به اطلاق نمي تواند تمسك کند براي اين كه دليلي كه مي گويد أقم الصلاة، چنین است، **‌أقم الصلاة الصحيحة للأجزاء و الشرائط**،‌ اين نمازي كه بدون قنوت است،‌ اطلاق اين را دربرمي گيرد، نمي دانيم چون اگر اين جزء را شرط بدانيم، ‌ديگر عنوان صدق نمي كند، ولذا صدق عنوان شرط است.

### تمسک به اطلاق

 به اطلاق در تمسك به اطلاق، در اضافه بودن يك شرط صدق موضوع را احراز کنیم ، چيزي خارج از موضوع، تمسك به اطلاق مي كنيم مثلاً گفته اكرم العالم، نمي دانيم عالم شامل فيزيكدان هم مي شود يا نه؟ فيزيك دان هم عالم است و صدق آن موضوع در اين جا محرز است، منتهي شك داريم در اضافه بودن يك قيدي، كه مثلاً اين كه عالم ديني باشد، قيد زائد بر موضوع له را با اصالة الاطلاق دفعش مي كنيم و كنارش مي گذاريم، تمسك به اطلاق در جايي است كه موضوع صدق لغوي آن واژه و موضوع بر مصداقي كه محل شك است، ‌محرز است. شك است در اين كه قيدي، چيزي اضافه بر اين نگفته، اعتق الرقبة، رقبه، اين هم رقبه است، منتهي احتمال مي دهيم قيد مؤمنه اي هم اضافه به آن شده، و لازم باشد، ‌تمسك به اطلاق مي كنيم.

اما در آن جايي كه شك ما در اصل صدق موضوع باشد، تمسك به اطلاقي نمي توانيم کنیم ، مثل همين مثالي كه عرض كردم، عالم در صدقش در عالم فيلسوف و فيزيكدان، ‌صدق عالم محرز است. احتمال مي دهيم اكرم العالم، قيد ديني داشته باشد، ما اين قيد را با اصالة الاطلاق رفعش مي كنيم ولي اگر شك مي كنيم كه به او عالم مي گويند يا نه؟ يك سال مي شود كه آمده و شروع به درس خواندن كرده، نمي دانيم عرفاً به او عالم مي گويند يا نه؟ اينجا تمسك به عام و اطلاق نمي توانيم کنیم .

### تمسک به عام

اما اگر در جايي اصل صدق موضوع مشكوك باشد، تمسك به اطلاق كرديم، ‌تمسك به عام در شبهه موضوعيه است. اگر نمي دانيم اين رقبه است يا نيست؟ نمي توانيم به اعتق الرقبه تمسك كرد. نمي دانيم كه اين عالم است يا نيست؟ شك داريم كه اصلاً به كسي كه چهار كلمه خوانده، سال اولش است، نمي دانيم به اين عالم مي گوييم يا نه؟ اينجا نمي توانيم به اكرم العالم تمسك كنيم، اين نرخ شاه عباسي قصه است كه تمسك به عام و اطلاق و عموم در جايي است كه صدق آن عموم و لفظ بر اينجا محرز است و شك در قيد و شرط اضافه است. اينجا با تمسك به اطلاق آن قيد و شرط اضافه را نفي مي كنيم و مي گوييم اين مطلق اين را دربرمي گيرد.

در بحث صحيح و اعم اصولي همين قصه است. اگر گفتيم دو احتمال است:

## وضع لفظ از جهت معنی

يكي اين كه بگوييم الفاظ، همه الفاظ شرعي و غير شرعي، وضع شده براي معناي تام، كامل، يعني قيد تمام و كمال جزء موضوع له است، يا اين كه وضع شده براي كل مشترك كه گاهي تام است و گاهي ناقص است. ثمره بحث در اصول گفته شده كه در تمسك به اطلاق، ‌در مواردي كه شك در جزئيت يا شرطيت داريم. ‌اگر شك کنیم اين قنوت جزء نماز است يا نيست؟ بنابر صحيحي نمي توانيم به اطلاق تمسك کنیم چون تمسك به اطلاق در شك در اصل صدق است، يعني نوع اول است، اصلاً اگر در واقع قنوت جزء نماز باشد، نماز بدون قنوت، اصلاً صلاة نيست،‌ موضوع له نيست، اگر نباشد، ‌است، حالا ما مي توانيم به اقم الصلاة تمسك كنيم براي تصحيح نماز بدون قنوت؟ نه، براي اين كه شك در اصل موضوع داريم، مثل اين كه در اكرم العالم در اين كسي كه نمي دانيم به آن عالم مي گويند يا نه، نمي توانيم تمسك به اكرم العالم کنیم . اينجا هم نمي توانيم تمسك به اقم الصلاة کنیم در نمازي كه شايد نماز تام باشد، شايد نباشد، و موضوع له هم كه نماز تامّ است، اصلاً كلمه صلاة، يعني صلاة تامه. اصلاً فرض کنید كه الصلاة تامه گفته و اين تامه در دل موضوع است. نمازي كه اين را ندارد كه نمي دانيم واقعاًً شرط و جزئش است يا نيست؟ يعني نمي دانيم نماز در اينجا صدق موضوع مي كند يا نمي كند؟ و نمي توانيم تمسك به اطلاق کنیم .

اما اگر اعمي شديم، گفتيم كه صلاة براي جامع شده است، كه دو نوع است كه گاهي شامل نماز تامة الاجزاء مي شود از نظر صدق لغوي، و هم نمازی كه ناقص است. آن وقت از نظر لغوي، اقم الصلاة اين را هم شامل می شود. چه واقعاًً تام يا ناقص باشد. منتهي نمي دانيم شرط اضافه اي هم دارد يا ندارد؟ اصالة الاطلاق مي گويد آن شرط اضافه را بزن، با تمسك به اصالة الاطلاق.

### ثمرۀ بحث

 اين ثمره بحث صحيح و اعمي است كه در آنجا استطرادً به آن اشاره شد. بحث صحيح و اعم مهم است . آن اين است كه آيا اين المنجد را كه شما برمي داريد كه اوضاع لغويه را نشان مي دهد، يا لسان العرب يا هر لغت ديگري كه هزاران وضع واژه را نشان مي دهد، آيا در كلّ اينها، الفاظ براي معاني تامه وضع شده يا نه تمام و كمال جزء موضوع له نيست.

### نظر اصولیون

 در اصول غالب محققين همين نظريه دوم را دادند، گفتند الفاظ براي معاني وضع شده است، معاني كلي مشترك بين ناقص و تام، و شاهدش هم اين است كه ما هميشه تقسيم مي كنيم و مي گوييم اين پل كامل است يا ناقص است، اين خيابان تمام است يا خيابان ناقصي است، اين برق كشي، درستي است يا نادرستي است. صدق مفهوم در لفظی كه ناتمام است هم مي كند، يعني آن پل ناقص را هم پل مي گويند، تقسيم مي كنند، معلوم مي شود لفظ وضع شده براي معناي مشترك كه ناقص را هم دربرمي گيرد. اين طور نيست كه آن را دربرنگيرد. منتهي دو قسم است گاهي تام و گاهي ناقص است. بله، گاهي نقصان به حدي مي رسد كه ديگر آن معني صدق نمي كند، مثل پل، مي گوييم پل براي پل كامل منظم همه چيز تمام را وضع شده ،‌ آن پلي كه ناقص را هم دربرمي گيرد حتي يك تكه اش را شكسته شده را پل مي گويند. ولي گاهي پل اكثر اجزا برداشته شده و ديگر به آن پل نمي گويند.

### نظر آقای اعرافی

 اين است كه الفاظ براي اعم از صحيح و فاسد وضع شده اند. منتهي در يك حدي از فساد و نقصان كه ديگر خيلي زياد، پيش نرفته باشد و به حدي از نقصان و فساد مي رسد كه ديگر صدق لفظ نمي كند، و منتفي مي شود. حقّ هم اين است كه الفاظ براي صحيح وضع نشده است، يعني اگر كسي اين را بگويد اصلاً در همه چيز وامي ماند، ديگر به هيچ اطلاق و عمومي نمي شود تمسك كرد، و همه جا يك قيدي دارد كه شك در اصل معني داريم.

### حدود صدق لفظ بر معنی

حدّ اين هم كه تا كجا مي گويند لفظ صادق است يا نيست اين مسأله هم عرفيست و خيلي چيز دقيقي نيست و نمي شود مرزگذاري كرد ولذا گاهي شبهه مفهوميه مي شود و به حدي مي رسد كه مي شود بگوييم اين ديگر صدق مي كند و مي شود گفت كه صدق نمي كند، ولي تا يك حدودي مي شود گفت صدق مي كند هر چند بعضي جاها فاسد است. تام هم كه نيست آن لفظ صادق است. مثال پل هم كه مي گوييم ولو يك تكه اش هم مثلاً بارندگي شده و زمين لرزه اي شده و گوشه اش خراب شده، بر آن هم صدق مي كند، بله اگر زمين لرزه اي بيايد همه اش خراب شود و فقط چهار پايه از آن بماند، به آن ديگر پل نمي گويند. ولي معناي پل، پل تامة الاجزاء و الشرائط نيست، اين تماميت اجزاء در مفهوم مأخوذ نيست ولذاست كه مي شود به اطلاق اين امر مي توان تمسك كرد، در جاهايي كه شك در اصل صدق كلي را مي دانيم و شك در شرط داريم، مي توانيم به اطلاق تمسك کنیم .

## تصویر تام و ناقص الأجزاء

در بحث ما، چیزی كه در روايات داريم، اين است كه صورة الحيوان، تمثال الحيوان، و اشكالش هم به نحو حرمت يا كراهت ثابت است، در حيوان و انسان و ملك و جن است و در تماثيل شجر وحجر دليلي داشتيم كه مقيِّ بود و گفتيم مانعي ندارد. ادله اي كه مي گفت صورة الحيوان، تمثال الحيوان، همان بحث اصولي اينجا سوال مي شود آيا مقصود صورت تامه حيوان است يا اين كه صورت ناقصه را مي گيرد و بنا بر همان بحث اصولي كه الفاظ براي اعم از صحيح و تام و ناقص وضع شده است، ظهور وضع تام نيست.

آن بحث در اينجا ثمر مي دهد، سوال مي شود كه صورت حيوان، صورت تامه مقصود است و آن الفاظ وضع شده براي اعم از تامّ و ناقص،‌ وقتي مي گويد صورت حيوان، هم صورت تام را مي گيرد،‌ هم صورت ناقص را مي گيرد و وجهي ندارد به لحاظ لغوي و در مقام استدلال به دليل كه ما قيدي به آن اضافه کنیم و در واقع اين تمسك به اطلاق است بنابر همان بحث صحيح و اعمي.

## وضع لفظ اعم از تام یا ناقص

حق در بحث صحيح و اعمي وضع الفاظ براي اعم از تام و ناقص است و اينجا هم مصداق همان بحث است. مي گوييم از لحاظ وضعي كه بنابر نظريه اعمي كه نظريه صحيحي است، مي گوييم شامل تام و ناقص هر دو مي شود. و الآن ما شك داريم كه آيا اين كلمه ناقص را مي گيرد يا نمي گيرد؟ به اطلاقش تمسك مي كنيم چون بنابر نظر اعمّي مي توانيم به اطلاق تمسك کنیم بنابراين بحث تمسك ما به اطلاق دليل، با فرض اين كه صدق عرفي و وضعي مي كند يعني صورت ناقص را صورت حيوان مي گويند، منتهي صورت ناقص مي گويند، همين كه شامل او مي شود، به اطلاق مي توانيم تمسك کنیم و مانعي ندارد و اصالة الاطلاق مي گويد اين صورتي كه شما ساختيد و يا اين مجسمه اي كه ساخته شده، مجسمه كامل باشد يا نباشد، به او مجسمه حيوان مي گويند. مجسمه يك پرنده ايست يا صورت انساني است يا نه؟ بله، اين مجسمه ابوعلي سينا است، اين مجسمه تام بوعلي سينا است يا نيم تنه اوست، همين كه صدق مجسمه او مي كند، مجسمه حيوان يا انسان مي كند، چون وضع براي اعم است مي شود به اطلاق تمسك كرد و مي گوييم اطلاق دارد.

 اگر اين مجسمه آن قدر ناقص در اجزاء و شرائط است كه ديگر مجسمه حيوان به طور كامل نمي گويند، مي گويند اين دست يا پاي يك حيوان است، آن ديگر مشمول اطلاق نمي شود، چون صورت حيوان، نه صورت اجزاء الحيوان. اگر مثلاً يك دستي كشيده، مي گويد صورت حيوان است، نه، عرفاً هم بيشتر به صورت و مقاديم بدن، تقريباً يك نوع ركن است و عنصر مقوّم است، اگر طائري بكشد كه سر و چيزهاي اصلي را دارد و چيزهايي را هم ندارد مي گوييم اين عكس يا مجسمه كبوتر است منتهي ناقص است، ولي اگر فقط دست و پايش را بكشد يا مجسمه دست و پاي او را بسازد، ‌اينجا صدق مجسمه كبوتر نمي كند يا شك داريم و اگر شك داشته باشيم هم كافي است كه نتوانيم تمسك به اطلاق کنیم .

‌بنابراين كليّ قصه اين است كه صورت حيوان، اگر صادق بود، ولو ناقص باشد،‌ مشمول اين ادله و اطلاقات است و بنابر نظريه اعمي، اما مادامي كه صورت حيوان صادق باشد ولو ناقصش، گاهي نقصان به حدي مي رسد كه ديگر صورت حيوان نمي گويند، بلكه مي گويند اين صورت يا مجسمه دست او يا پاي اوست، ‌يا گوشش و امثال اين است.

فلذا در بحث صحيح و اعمي هم گفته شده كه الفاظ براي صحيح و فاسد وضع شده تا حدي كه عرفاً به او اطلاق شود،‌ گاهي فساد و نقصان در اجزا به يك درجه مي رسد كه مي گويند اين دست يا پاي اوست، و حدش همه جا واضح نيست و بعضي جاها شبهه مفهوميه دارد و اجزاء رئيسيه، بايد باشد و اما گاهي ترديد در اين اجزاء است و در مجسمه هايي مثل نيم تنه، مي گويد اين مجسمه مثلاً بوعلي سينا يا صورت طائر و.. است منتهي ناقص است، ولي گاهي نقصان به حدي مي رسد كه اجزاء رئيسيه ندارد، بيشتر صورت و چشم و مقاديم بدن در انسان مهم است در اين صدق عرفي، و اگر آن نباشد، ‌اجزاء ثانوي اهميت ندارد.

## قصد تبعی

قصد تبعي واقعاًً قصد است. اگر كسي بيايد بگويد من مي خواهم ماشينم را امتحان كنم، واقعاًً هم دنبال امتحان ماشينش است، ولي مي داند اگر امتحان کند به يك نفر مي خورد و يك نفر را مي كشد، واقعاًً نمي خواست او را بكشد، منتهي شدت علاقه طوريست كه ماشين را امتحان کند،‌ منتهي همين كه توجه دارد كه به او مي خورد، قصد تبعي است و قصد است و آثار هم بر او مترتب مي شود و فقط همين مثال را...

## عدم تام بودن صور

يك نكته ديگر هم اينجا خود بزرگان مطرح كردند. ما در هيج مجسمه اي، صورت كاملي كه نداريم، براي اين كه قدر هم يك مجسمه ساز دقيق باشد،‌ ريزه كاري ها را رعايت کند از يك زوايه انسان را نشان مي دهد، هيچ وقت يك صورت تام و كاملي نيست. فلذا اين صورت هيچ وقت تام و كامل نيست. تازه اين كمال و تمام نسبي اينجاست و آن موقعيتي كه او را مي كشد آن هم فرق مي كند، اگر دارد مجسمه انسان نشسته را مي كشد،‌ اصلاً طبع نشسته اين است كه بعضي ديگر نشان داده نمي شود، ولي مجسمه ايستاده را كه بكشد، طبعش اين است كه اعضاء بيشتري بايد نشان داده شود.

‌و نكته بعدي در صورت تامه و ناقصه، حتي اگر ما تمام را شرط بدانيم، باز نسبي است،‌ و تمامِ‌ تمام كه هيچ وقت نمي شود و هميشه بخشي را نشان مي دهد و همان بخشي كه نشان مي دهد بر حسب اين كه چه وضعي از آن را مي خواهد حكايت کند متفاوت است. وضع ايستاده با نشسته با ركوع و سجده و.. با حالات مختلف متفاوت از نظر اين كه چه مقدار از اجزاء و ويژگي ها را نشان بدهد.

اوليش فوق عرفي است ولي دومي نه، اوليش فوق عرفي است كه هيچ وقت مجسمه كامل نيست، و دومي عرفي است، اصلاً ذات مجسمه اين است و اگر اين طور نبود كه انسان كامل مي شد. اما دومي عرفي است. يعني ايستاده، مي گويند كاملش اين است كه معلوم باشد، ولي حالت نشسته، ديگر كاملش مي گويد اين معلوم نيست.

نكته اول اين بود كه استدلال بر اين بود كه ناقصش هم صدق کند مادامي كه اجزاء رئيسيه باشد.

نكته دوم اين كه تام و كامل، كه تام و كامل عقلي نيست، در همان فضاي عرفي هم تام و ناقص بر حسب اين كه چه وضعي را مي خواهد حكايت کند متفاوت است، مثلاً اگر مجسمه بخواهد حكايت از وضع ايستاده کند ، ولي ران يا پاي او معلوم نباشد مي گويد مجسمه ناقص است. ولي اگر بخواهد نشسته او را با يك مجمسه نشان بدهد، آن بخشي كه پايش معلوم نيست، مي گويد اين مجسمه كامل است. بنابر این تام و ناقص يك حالت نسبي بر حسب آن وضعي كه مي خواهد آن را حكايت کند دارد، فلذا حتي اگر كسي بگويد صورت تامه موضوع حكم است، اين تامه باز نسبي است.

### جمع بندی

پس مطلب اول اول اين است كه بنا بر نظريه درستي كه وضع الفاظ براي اعمّ بودن است اينجا هم صورت حيوان، اعمّ ‌از صورت تامه و ناقصه است منتهي با اين قيد، مادامي كه نقصان به حدي نرسد كه عرف،‌ صحت صورت را از او سلب كند و ديگر نگويد اين صورت حيوان است، بگويد اين صورت جزئي از حيوان است نه خود حيوان. تا حدي كه شك در صدق صورت کند .

مطلب دوم اين است كه حتي اگر ما شرط بدانيم كه صورت تامه بايد باشد و بگوييم انصراف دارد،‌ اين تمام و نقصان بر حسب اين كه چه وضعي از اين موجود را مي خواهد حكايت کند نسبي است، وضع ايستاده با نشسته فرق مي كند، چيزي كه در حال نشسته است، مي گويد صورت تام اوست، همان وضعيت را اگر ايستاده بخواهد نشان بدهد و اجزاء ديگر را نشان ندهد، مي گويد ناقصه است.

## منصرف بودن صورت انسان

تنها وجهي كه براي نفي اين ادعا باقي مي ماند انصراف است. كه بگويد صورت انسان منصرف به صورت تامه است. كه اين انصراف هيچ وجهي ندارد بايد بر خلاف ظهور عرفي است. بله، يك وجه ديگر كه مي شود گفت كه مي گويد يك جزئش را بردار و مانعي ندارد،‌ كه اين روايات در نگهداري صور و مجسمات بعداً بحث مي كنيم كه آيا روايات به اين دلالت دارد يا ندارد؟

## حرمت در ایجاد صور

بحث هفتمي كه اينجا مطرح است كه بحث علمي و فنّي است كه ممكن است آثار عملي هم داشته باشد. اين است

كه يك مجسمه تامه يا ناقصش بايد به حدي باشد كه صورت حيوان صدق کند ، آن حدّي كه در ساخت مجسمه يا تصوير حرام يا مكروه است، يك حدي است كه مركب از مجموعه اجزائي است، كه در كنار هم چيده مي شود و مجموعه اينها در كنار هم تصوير حرام يا مجسمه حرام يا مكروه مي شود. اينجا يك سوالي مطرح مي شود كه وقتي كسي شروع به مجسمه سازي مي كند تا حدي كه صورت حيوان يا صورت انسان بگويند كه يك اجزائي را بايد در كنار هم بچيند و مجموعه اجزا را ايجاد کند صورتی كه حرام است چيست؟ جزء جزء اينها حرام است؟ مجموع من حيث مجموع حرام است؟ يا جزء آخري كه آن را انجام مي دهد آن حرام است؟

يك احتمال اين است كه جزء جزء اينها را حرام بدانيم، و يك احتمال اين است كه مجموع من حيث المجموع حرام است، و احتمال سوم اين است كه جزء آخري حرام است كه تا آن نيامده، بقيه حرام نيست. حرام در اينجا و اين كاري كه امر مركبي است چيست؟

## فعل بسیط یا مرکب

در اصول، گفته شده كه ما چه واجب چه محرم، ‌گاهي يك فعل و امر عرفاً يك امر بسيطي است و با يك اقدام انجام مي شود و با يك اقدام عرفاً بسيط انجام مي شود كه اين البته كم هم است، و گاهي هم واجب يا محرم يك امر مركبي است، يك مجموعه ای است كه در كنار هم قرار مي گيرد. مثل نماز كه مركب است يا در محرمات كه خيلي از محرمات متشكل از مجموعه اي از اجزاء هستند.

## فعل مرکب

در قسم دوم كه مركب از مجموعه اي از اجزاست. مركب هم اين طور است كه مي گويند تركيب است. در جايي كه مركب از اجزاست، ‌اقل و اكثر است، اجزاء اين تعداد و كلّ، در اقل و اكثر هم مي گويند استقلالي و ارتباطي داريم.

### اقل و اکثر استقلالی

اقل و اكثر استقلالي، مركب است كه مورد حكم قرار گرفته، اما آن مركب هر جزئيش خودش يك حكم مستقلي دارد. مثل هزار تومان به كسي بدهكار هستيد. ولي اين هزارتومان هر جزئيش يك حكمي دارد، اگر كسي يك ريال از اين هزار تومان را به او بدهد، به اندازه يك ريال اداء تكليف شده است. اين اقل و اكثر استقلالي است. كه ضمن اين كه حكم روي مركب و كل رفته است اما هر جزئي خودش مصداقي از امتثال است و در حقيقت اينجا تكاليف متعدده است كه روي اجزاء پخش شده است. ما اينها را كلّ فرض كرديم، در واقع كلّ، يك چيز جدايي از اجزاء نيست و هر جزئي حكمي دارد، به اندازه خودش اطاعت و عصيان دارد. فلذا اگر اين يك ريال را بدهد، آن هزارتومان يك ريالش كم مي شود و اين طور نيست كه يك ريال هيچ ارزشي نداشته باشد كما اين كه اگر همه آن را بدهد، اين يك ريال را ندهد،‌ به اندازه يك ريال عصيان كرده است.

پس در آنجايي كه مركبي متعلق حكم قرار گيرد، تركيب به نحو اقل و استقلالي است كه اجزاء هر جزئي خودش يك اطاعت و عصيان مستقلي دارد و اطاعت و عصيان كلّ وابسته به اين نيست و اين هم وابسته به كل نيست، هر كدام حساب جدايي دارد.

### اقل و اکثر ارتباطی

اما در مركبي كه اقل و اكثر ارتباطي باشد مثل نماز، وقتي مي گويد نماز بخوان و اين مركب را مورد امر قرار مي دهد، اين مركب از حيث تركيبي كه دارد مقصود است. به حيثي كه اگر كسي الله اكبر بگويد و ادامه ندهد اين الله اكبرش هيچ ارزشي ندارد، از حيث اين تكليف،‌ ممكن است تكليف ديگري داشته باشد، اگر كسي بگويد صلّ، يكي بگويد الله اكبر، بعد مشكلي پيش بيايد و قطعش کند، اين يك ريال هم ارزش ندارد. ولي در آنجايي كه مي گويد دينت را اداء كن. هزار توماني را كه مقروض هستي اداء كن.‌ اگر يك تومان داد، مي گويد همين اندازه كه دادي، قبول است ولي بقيه اش را هم بده. ولي اينجا اگر در نماز حمد را خواند و قطع كرد، ‌آن امر هيچ اطاعت نشده، و اين امر به صورت تركيبيش مورد توجه است و وجوب دارد. يا اگر كه در محرّمي اگر يك امر تركيبي باشد، آن هم گاهي حالت استقلالي و گاهي حالت ارتباطي دارد.

## « تصویر »؛ ترکیب ارتباطی

در بحث ما آن چه كه محرّم است همان تركيبِ ارتباطي است براي اين كه آني كه حرام است صورت حيوان ساختن است ولو اين كه صورت ناقصه اش را بگيرد، بايد به حدي باشد كه صورت ناقصه صدق کند.

اين مجموع از اجزاء بايد با هم باشد به حيثي كه جدا جدا از اين اجزاء كه هيچ اشكالي ندارد، تا وقتي كه صورت حيوان نگويند درست باشد، وقتي اجزاء رئيسيه اي جمع شوند، آن وقت اشكال پيدا مي كند. در اين نوع مواردي كه ما تركيب ارتباط مركبي امر به آن تعلق گرفته يا نهيي به آن تعلق گرفته يا مركب امر ارتباطي است و رابطه ارتباطي است و آن تركيب مورد حرمت شرعي است و جدا جداي آنها اشكالي ندارد. مثل رقصي كه گفته مرده شور تركيبش را ببرد، يعني جزء جزئش اشكالي ندارد و تركيبش است كه اشكال دارد و قيد ارتباطي و تركيبش در حرمت يا وجوب دخالت دارد. اين يك نوعي است كه اينجا بايد عرض کنیم كه سوال اين است كه در اين نوع حرمت روي چه چيز سوار مي شود ؟